

معنی و مصداق در اسامی و اینهمانی و ضرورت

ضیاء موحد

تاریخ دریافت: ۸۴/۷/۱

استاد منطق مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

تاریخ تأیید: ۸۴/۸/۳

چکیده

در این مقاله نخست منطق اینهمانی را معرفی می‌کنیم، سپس ضمن تقریر مشکلی در تعبیر اینهمانی، راه حل گوتلوب فرگه را در حل آن از طریق تسایز معنی و مصداق در اسامی شرح می‌دهیم. آنگاه با بیان تفاوت اسم خاص و وصف خاص به مسئله اینهمانی‌های ضروری پرداخته، و آراء کریپکی را در وجود جمله‌های تجربی ضروری بررسی می‌کنیم. در پایان، با ذکر اشتباه متداولی در فهم نکته‌های منطقی، راه رفع آن را نشان می‌دهیم. در این مقاله برای نخستین بار به سابقه برخی از این مسائل در آثار فیلسوفان ایران نیز به اجمال اشاره می‌کنیم.

واژگان کلیدی: اینهمانی، اسم خاص، وصف خاص، وجه، کل طبیعی

درآمد: اصول اینهمانی

شاید حکمی از این بدیهی‌تر نباشد که بگوییم هر چیز همان چیز است و نه هیچ چیز دیگر. یا هر شیء همان شیء است و نه هیچ شیء دیگر. این حکم را اصل هویت یا اصل اینهمانی می‌نامند و آن را ضروری می‌دانند. اگر "□" را به جای "ضروری است که" و "∀x" را به جای سور کلی "هر شیء x" به کار ببریم، اصل اینهمانی به زبان صوری منطق چنین نوشته می‌شود:

$$\square \forall x(x=x)$$

و چنین خوانده می‌شود:

«ضروری است که هر شیء x را که در نظر بگیریم x همان x است.»

عبارت صوری بالا، همان است که در فلسفه ما حمل شیء بر نفس می‌نامیدند و آن را ضروری می‌دانستند. شکل کلی اصل چنین است: ثبوت شیء لِنفسه ضروری و سلبه عنه محال، یعنی، حمل شیء بر نفس ضروری و سلب شیء از نفس خود محال است. گفتنی است که بخش دوم این اصل معادل بخش اول آن است و نه چیزی جدای از آن. اگر عبارت صوری بالا را دوبار نقض کنیم، با توجه به اینکه "□" معادل "∼ ◊" است ["◊" به جای "ممکن است که" و "∼" معادل "∼ ∃x" ("∃x" به جای سور جزئی)]، عبارت زیر به دست می‌آید:

$$\diamond \sim \exists x \sim (x=x)$$

که به معنای زیر است:

«چنین نیست که ممکن است شیء x ای وجود داشته باشد که x نباشد»؛ و این همان است که بگوییم: «محال است شئی غیر از خود آن شیء باشد»؛ و این یعنی: سلب شیء عن نفسه محال، که چیزی جز بیان دیگر ثبوت شیء ل نفسه ضروری نیست.

اصل دیگر این است که اگر a و b دو شیء متمایز باشد، $(a=b)$ یا $a \neq b$ ضروری است. به زبان صوری منطقی جدید شکل کلی این اصل چنین نوشته می شود:

$$\forall x \forall y (x \neq y \rightarrow \square (x \neq y))$$

و آن را چنین می خوانیم: «به ازای هر شیء x و هر شیء y اگر x متمایز از y باشد ضروری است که x متمایز از y باشد».

این اصل، اصلی است متمایز از اصل اینهمانی و برای اثبات آن به جز اصل اینهمانی به اصل دیگری از منطق موجهات هم نیاز داریم (موحد، ۱۳۸۱: ۲۰۲).

معرفی اینهمانی به عنوان نسبتی منطقی، تدوین اصول آن و افزودن آن به مباحث منطق، از نوآوری های گوتلوب فرگه (۱۹۲۵-۱۸۴۸) منطقدان آلمانی است. در منطق ارسطویی فصل جداگانه ای بدین مبحث اختصاص نداده اند. اما فیلسوفان ما در مباحث فلسفی خود اشاره هایی به ویژگی های این مطلب مهم کرده اند. برای مثال، اصل هویت که در آغاز این مقاله آوردیم همان اصل اینهمانی است؛ و اصل اتحاد لا ثنین محال (اتحاد دو چیز محال است)، ناظر به ضرورت تمایز دو شیء است که در بالا ذکر کردیم (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۰: ۷۸). نکته مهمی که باید در این مقدمه به آن اشاره کنم این است که در منطق فرگه ای و به طور کلی در منطق جدید آنچه در دو طرف علامت اینهمانی می آید، نام های اشیاء، اعم از اسم خاص یا وصف خاص هستند، نه نام مفهوم ها و نسبت ها؛ توجه نکردن به این نکته به کج فهمی های فراوانی می انجامد. یکی از آنها خلط شیء (object) یا مفهوم (concept) است. تمایز شیء از مفهوم یکی از ارکان مهم منطق و فلسفه منطق و زبان فرگه است.

معنی و مصداق نام ها

نخستین پرسش در باب اینهمانی این است که وقتی می نویسیم:

(سعدی = نویسنده گلستان)

این چگونه نسبتی است، یعنی منظور از این اینهمانی چیست؟ آیا این نسبتی است میان دو شیء زبانی "سعدی" و "نویسنده گلستان" بی هیچ توجهی به مصداق آنها؟ یا نسبتی است میان دو اسم که مسمای واحدی دارند؟ آنچه جواب اول را پذیرفتنی جلوه می دهد اصل لایب نیتس است که اصلی بنیادی در ریاضیات است. بنابراین اصل، اگر $a=b$ ، آنگاه در هر جمله که موردی از a داشته

باشیم، می‌توانیم به جای آن موردی از b بگذاریم. برای مثال، در جمله (سعدی شاعر قرن هفتم ایران است) می‌توانیم به جای «سعدی» از اینهمانی بالا «نویسنده گلستان» را بگذاریم بدون آنکه در صدق جمله تغییری پیدا شود. اما اگر اینهمانی را نسبتی میان دو شیء زبانی بدانیم دیگر تفاوتی برای مثال میان «سعدی = سعدی» که حاوی هیچ اطلاعی نیست و اینهمانی بالا که حاوی اطلاع مفیدی است نمی‌ماند و البته این پذیرفتنی نیست.

اما اگر بگوییم $a=b$ نسبت میان مصداق a و b است و برای مثال، منظور از «سعدی» و «نویسنده گلستان» این است که دو نام «سعدی» و «نویسنده گلستان» مصداق واحدی دارند در این صورت برای اسم شأن ارجاعی محض (mode of designation) قائل شدیم. این بدین معنی است که بگوییم در اینهمانی صادق، دو اسم، همانند دو اسم اشاره با مشارالیه واحد یا دو ضمیر با مرجع واحد عمل می‌کنند. با این تحلیل اینهمانی نسبتی است، که هر مصداق با خود آن، مصداق پیدا می‌کند. در این حالت نیز تفاوتی میان $a=b$ که اغلب حاوی اطلاع مفیدی است و $a=a$ نخواهد بود، به ویژه که نام‌گذاری امری است قراردادی و هر شئی را می‌توان با نام‌های متعدد نامید.

جواب دوم در واقع جوابی بود، که گوتلوب فرگه در کتاب مهم مفهوم‌نگاری خود، برای مشکل نسبت اینهمانی پیدا کرده بود. اما با توجه به ایرادهایی که بر این جواب ذکر کردیم فرگه در مقاله معروف خود «در باب معنی و مصداق» (Über Sinn und Bedeutung) و نیز کتاب قوانین بنیادی حساب^۲ (Grundgesetze der Arithmetik)، تمایز معنی و مصداق را مطرح کرد.

بنابراین نظریه هر اسم به جز مصداق، معنایی دارد که راهنمایی، برای رسیدن به مصداق است. به گفته فرگه تفاوت میان نام‌ها مربوط است به تفاوت میان نحوه ارائه، عرضه و یا نمایش مصداق‌های آنها با این تعبیر، معنی وجه معرفی (mode of presentation) مصداق است و جنبه‌ای معرفت شناختی دارد. نام «نویسنده گلستان» گذشته از وجه ارجاعی که ناظر به سعدی است، معنایی هم دارد که راهی به سوی شناختن سعدی است. از هر مصداق یا موصوفی، می‌توان وصف‌های فراوانی، خاص آن موصوف به دست داد. اما هر وصف خاص، تنها ناظر به یک موصوف است. اینکه آیا منظور فرگه از Sinn همان معنایی است که اهل زبان از وصف خاص می‌فهمند و یا منظور از Sinn معنایی عام‌تر از معنای زبانی است، مسئله‌ای است که مفسران فرگه در آن اتفاق نظر ندارند. برای بحث مفصلی در این باب، خواننده می‌تواند به کتاب صدق، اندیشه، عقل مراجعه کند (tyler Burge, 2005).

اینهمانی و ضرورت

تا اینجا، بحث ما درباره نام‌ها اعم از نام خاص (proper name)، و وصف خاص (definite description) بود، اما تمایزی میان این دو ننهادهیم. از آنچه تاکنون گفتیم شاید چنین به نظر رسد، که نام‌های خاص مانند، سعدی و فردوسی همانند وصف‌های خاصی چون، سراینده گلستان و سراینده شاهنامه به جز مصداق، دارای معنی هم باشند. بحثی که هم اکنون بدان خواهیم پرداخت، خطا بودن این نظر را آشکار خواهد کرد. در پایان این بحث، به نکته دقیق دیگری نیز که برخی در فهم آن به خطا رفته‌اند، اشاره خواهیم کرد.

به استدلال زیر توجه کنید:

$$۱) \square (a=a)$$

$$۲) \quad a=b$$

$$۳) \square (a=b)$$

در این استدلال سطر اول چنانکه دیدیم صدقی منطقی است. سطر دوم مقدمه دیگری است، که اینهمانی a و b را نشان می‌دهد. سطر سوم از دو سطر اول با قاعده لایب‌نیس که پیش از آن بدان اشاره شد، به دست آمده است. دشواری این استدلال در این است که، بنا بر آن باید همه اینهمانی‌ها را ضروری بدانیم، نمونه‌ای از این استدلال، چنین می‌باشد:

$$۱) \square (سعدی = سعدی)$$

$$۲) \quad \text{شعری} = \text{نویسنده گلستان}$$

$$۳) \square (سعدی = \text{نویسنده گلستان})$$

یعنی ضروری است که سعدی نویسنده گلستان است.

اکنون با توجه به این اطلاع تاریخی که «مصلح‌الدین» نام خاص دیگر سعدی است اینهمانی‌های (سعدی = نویسنده گلستان) و (مصلح‌الدین = نویسنده بوستان) هردو صادق هستند، اما صدق هیچ یک ضروری نیست. سعدی که نام خاص دیگر او مصلح‌الدین است می‌توانست یا ممکن بود، نه گلستان را نوشته باشد و نه بوستان را و البته این ایرادی است درست و پذیرفتنی؛ ولی بنا بر استدلال بالا، صدق این دو اینهمانی را باید ضروری دانست.

پاسخ طرفداران استدلال صوری بالا این است که، آن استدلال تنها برای اسم خاص صادق است، نه وصف خاص؛ «نویسنده گلستان» و «نویسنده بوستان» دو وصف خاص هستند؛ و البته

سعدی یا مصلح‌الدین می‌توانست متصف به این دو وصف نباشد. بنابراین نظریه، آنچه صدق آن ضروری است اینهمانی زیر است:

سعدی = مصلح‌الدین

توضیح اینکه فرض کنید دانش آموزی بوستان و گلستان را جداگانه خوانده باشد و به او گفته باشند نویسندۀ بوستان، مصلح‌الدین است و نویسندۀ گلستان، سعدی؛ اما نداند این دو نام خاص نامیدۀ واحدی دارند. این دانش آموز البته نمی‌داند اینهمانی اخیر صادق است و بدیهی است که، برای کشف صدق آن ناچار خواهد بود، از شواهد تاریخی کمک گیرد. در آن صورت خواهد فهمید سعدی همان مصلح‌الدین است. ولی این اطلاع یا علم، تجربی و پسینی (a posteriori) خواهد بود، نه پیشینی و فارغ از تجربه؛ ولی بنابر سنت فلسفی جا افتاده‌ای، جمله‌های ضروری باید پیشینی باشند نه پسینی؛ بنابراین چگونه ممکن است اینهمانی بالا که دانش ما از صدق آن پسینی است ضروری باشد؟

بنابراین نظریه صدق اینهمانی‌هایی هم که دو حد آن نام خاص هستند ضروری نیست، و همان ایرادی را بر نام خاص می‌توان گرفت که بر وصف خاص؛ تقریر دیگری از این ایراد، مثال معروفی است که آن را به دلیل اهمیت و شهرت تاریخی آن ذکر می‌کنیم. ساکنان زمین از قدیم ستاره درخشان معینی را در بامداد در آسمان می‌دیدند و ستاره درخشان معینی را در شامگاه؛ و به همین دلیل ستاره اول را ستاره بامدادی (Morning Star) و ستاره دوم را ستاره شامگاهی (Evening Star) نامیدند. از سوی دیگر برای ستاره بامدادی و ستاره شامگاهی که دو وصف خاص هستند، به ترتیب دو اسم خاص فسفرس (Phosphorus) و هسپروس (Hesperus) را هم وضع کردند.

اما ستاره‌شناسان بعدها کشف کردند که این دو ستاره همان سیاره زهره (Venus) است، که در دو مکان مختلف آسمان، در طلوع و غروب ظاهر می‌شود. این کشف تجربی معلوم کرد که:

(۱) ستاره بامدادی = ستاره شامگاهی

(۲) فسفرس = هسپروس

بنابراین، اینهمانی اول به همان اندازه مبتنی بر تجربه است که اینهمانی دوم؛ و معلوم است که هیچ دانش پیشینی نمی‌توانست نشان دهد، که فسفرس همان هسپروس است. نتیجه آنکه صدق این اینهمانی صدقی تجربی است، یعنی صدق اینهمانی میان دو نام خاص، برخلاف آنچه بعضی معتقدند، ضروری نیست.

ولی آیا واقعاً اینهمانی (۱) تفاوتی با اینهمانی (۲) ندارد؟ آیا نمی‌توان جهانی را تصور کرد که در آن ستاره بامدادی همان ستاره شامگاهی نباشد؟ آیا اگر کسی در مریخ یا کره دیگری به فرض ساکن باشد ستاره بامدادی کره زمین را در بامداد آن کره و ستاره شامگاهی را در شامگاه آن کره مشاهده خواهد کرد؟ بدیهی است که چنین نخواهد بود. بنابراین، اینهمانی (۱) به تحقیق، همیشه

برای هر ناظری و در هر مکانی صادق نخواهد بود.

اما آیا می‌توان همین دلیل را برای اینهمانی (۲) تکرار کرد؟ یعنی می‌توان کره‌ای را تصور کرد که در آن فسفروس (که بدون واسطه هیچ وصف خاصی دلالت بر زهره می‌کند) همان هسپروس (که آن هم بدون هیچ وصف خاصی دلالت بر زهره می‌کند) نباشد؟ به مثال اول بازگردیم. تصور دنیایی که در آن سعدی نه گلستان را نوشته باشد، نه بوستان را، کاملاً ممکن است. سعدی ممکن بود به مدرسه نرفته و خواندن و نوشتن یاد نگرفته باشد. در چنین شرایطی، یعنی در چنین جهان ممکن، سعدی، نویسنده هیچ یک از این دو کتاب نبود. اما آیا می‌توان جهانی را تصور کرد که در آن سعدی، مصلح‌الدین نبوده باشد؟ «سعدی» و «مصلح‌الدین» دو نام خاص هستند، که بی‌واسطه هیچ وصفی، بر فرد معینی دلالت می‌کنند و تصور جهان ممکنی که در آن سعدی، مصلح‌الدین نباشد، در واقع تصور جهانی است، که در آن سعدی، سعدی نباشد؛ و این البته محال است.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود، که نام خاص تفاوتی اساسی با وصف خاص دارد. نام خاص به اصطلاح کریکی دال محض (rigid designator) است که، کارکرد دلالت‌شناسی آن اشاره مستقیم و بی‌واسطه به مدلول آن است. با این استدلال صدق اینهمانی، (سعدی = مصلح‌الدین) صدقی است ضروری؛ ضروری بدین معنی که، هیچ جهان ممکنی را نمی‌توان تصور کرد که در آن، سعدی همان مصلح‌الدین نباشد.

نکته جالب در مورد اینهمانی بالا این است که، گذشته از ضروری بودن، علم ما از آن پسینی است. چنانکه گفتیم، این برخلاف نظر بسیاری از فیلسوفان است، که علم به جمله‌های ضروری را پیشینی می‌دانستند. اشتباه این فیلسوفان در این بوده است که مقوله معرفت‌شناسی را با متافیزیک درهم می‌آمیختند. ضرورت، مقوله‌ای متافیزیکی است، نه معرفت‌شناختی. وقتی می‌گوییم صدق قضیه‌ای ضروری است. یعنی آن قضیه ممکن نیست، صادق نباشد. اما وقتی می‌گوییم صدق قضیه‌ای پیشینی است. یعنی صدق آن را می‌توان بدون کمک گرفتن، از هرگونه تجربه‌ای دریافت. اولی درباره امور جهان است، آن چنانکه هست؛ و دومی درباره چگونگی دانش ما از این امور می‌باشد. به همین دلیل نیز می‌گوییم: ضرورت و امکان، بحثی است متعلق به متافیزیک، و پیشینی و پسینی متعلق به معرفت‌شناسی است.

خلاصه آنکه اینهمانی: $a = b$

اگر دو حد یا دو طرف آن نام خاص، که دال محض هستند، صادق باشد ضرورتاً صادق است،

یعنی: $\square (a=b)$

و اگر کاذب باشد ضرورتاً کاذب است، یعنی: $\square (a \neq b)$

اما قضیه به همین جا ختم نمی‌شود. گاهی بعضی از وصف‌های خاص هم در حکم نام خاص هستند.

اگر ۵ را به «جذر ۲۵» وصف کنیم صدق اینهمانی $5 = \sqrt{25}$ ، صدقی ضروری است یعنی: $(5 = \sqrt{25})$. زیرا نمی‌توان جهانی را تصور کرد، که در آن $\sqrt{25}$ همان ۵ نباشد. کریپکی این بحث در باب نام خاص را به کلیات طبیعی (natural kinds) هم تعمیم می‌دهد و اینهمانی‌هایی مانند، آب = H₂O، را صادق، ضروری و پسینی می‌داند. اما این بحثی است که در اینجا به آن نمی‌پردازیم.

رفع یک اشتباه

آنچه تاکنون درباره اینهمانی گفتیم، درباره نااینهمانی هم با مقدمه‌های دیگر می‌توان گفت. یعنی اگر a و b دو نام خاص باشند و $a \neq b$ باشد، آنگاه $(a \neq b)$ می‌شود؛ و این نکته اساسی می‌باشد است، هیچ یک از این احکام ضروری در مورد وصف‌های خاص (مگر در مواردی که وصف خاص همان حکم نام خاص را داشته‌اند) صادق نیست. این همان نکته‌ای است که برخی درست متوجه نشده، و حکم نام‌های خاص را به وصف‌های خاص تعمیم داده‌اند. ببینیم ریشه این اشتباه در کجاست.

سول کریپکی، در سه سخنرانی نام‌گذاری و ضرورت (saul kipke, 1972)، و هم در مقاله «اینهمانی و ضرورت» (saul kipke, 1979: 981-2)، از اینهمانی‌هایی مانند:

(نویسنده گلستان = نویسنده بوستان)

دو تحلیل به شرح زیر به دست داده است:

الف) ضروری است که فردی بوده، که هم گلستان و هم بوستان را نوشته است.

ب) فردی در جهان واقع وجود داشته که هم گلستان و هم بوستان را نوشته است؛ و ضروری

است که این فرد با خود نسبت اینهمانی داشته باشد.

در تحلیل اول عامل ضرورت پیش از جمله آمده، و به حکمی گاذب انجامیده است. زیرا هیچ

ضرورتی در این امر که فردی گلستان و بوستان را نوشته باشد، وجود ندارد. این تحلیل همان است که

پیش از $a = b$ یا $a \neq b$ و در مواردی که a یا b یا هر دو وصف خاص باشند، علامت ضرورت را

بگذاریم. این همان اشتباهی است که برخی در فهم گفته کریپکی مرتکب شده‌اند. برای وضوح بیشتر،

تحلیل دوم را به شکل دقیق‌تر، چنین می‌نویسیم:

ب) فردی مانند x داریم که نویسنده گلستان است و هم چنین برحسب واقع، فردی چون y داریم

که نویسنده بوستان است؛ و ضروری است که x همان y است.

در این تحلیل x و y هر دو سعدی هستند و ضروری است که $x = y$ یعنی سعدی، سعدی است. در

اینجا عامل ضرورت، درون جمله برده شده و پیش از $x = y$ نهاده شده است. اشتباه منطقی آنان که تفاوت

تحلیل دوم با اول را متوجه نشده‌اند، درک نادرست از ترکیب عامل ضرورت و سورهاست. وقتی عامل

ضرورت پیش از سور قرار گیرد، مقادیر سورها، افراد یا اشیاء جهان‌های ممکن هستند. در چنین جهان‌هایی لزومی ندارد که نویسنده گلستان همان نویسنده بوستان یا اصولاً سعدی باشد. اما وقتی سور پیش از عامل ضرورت قرار گیرد، چنانکه در تحلیل دوم قرار گرفته، مقادیر سور از جهان واقع انتخاب می‌شود و در این جهان و در این مثال اتفاق چنین افتاده که مشارالیه x و y هر دو سعدی و اینهمانی $x = y$ ضروری باشد.

نتیجه

از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که نام‌های خاص، برخلاف وصف‌های خاص، صرفاً وجه ارجاعی دارند و به اصطلاح کرییکی دال محض هستند؛ و کارکرد آنها در زبان همانند ضمیرها، متغیرها و اسم‌های اشاره است، که بی واسطه هیچ صفتی به مسمای خود اشاره می‌کنند. به همین دلیل است که کرییکی $a \neq b$ را اگر صادق، و a و b نام خاص باشند، ضروری می‌داند. هر چند علم ما به صدق آنها پسینی باشد.

جالب توجه این است که، فیلسوفان ما به تفاوت اسم و صفت توجه داشته‌اند و اصل الاسم هو عین المسمى باعتبار الهویه و الوجود (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۰: ۱۰۸-۱۱۳)، را برای اشتراک به همین وجه ارجاعی اسامی خاص وضع کرده‌اند.

- ۱- "در باب معنی و مصداق" ترجمه منوچهر بدیمی دو نرنهنگ، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷، ش ۲ و ۳.
 2- Gotlob Frege, *The Basic Laws of Arithmetic*, tr. Montgomery Furth, Cambridge University Press. 1967, p.35.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ۱- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، *قواعد کلی در فلسفه اسلامی*، ج ۳، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
 ۲- _____، *قواعد کلی در فلسفه اسلامی*، ج ۱، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
 ۳- موحد، ضیاء، *منطق مرجحات*، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۱.
 4- Saul Kipke, "Naming and Necessity" in *Semantics of Natural Language*, ed. Davidson and Harman, Dordrecht: R. Reidel, 1972.
 5- _____, "Identity and Necessity" in *Philosophy As It Is*, ed. T. Honderich and M. Burnyeat, Penguin Books, 1979.
 6- Tyler Burge, *Truth, Thought, Reason: Essays on Frege*, Oxford, 2005.